

يك شاعر ناشنیده

از آنجا که جوانان با ذوق و وطن دایماً در تتبع احوالات شعرای سابقه و وطن عزیز بوده از هر جا و هر کس می خواهند از شعرای سابقه معلوماتی بدست آرند - امروز در ضمن مصاحبه ای با منی (که آتیا نکارش می یابد) بزبان را قم هذا گذشت ، خواهرش شد که اسم شاعر و ابیات مذکور برای درج مجله آئینه عرفان تحریر شود بنابراین آنچه بخاطر داشته قلم برداشتم و عجاله نکاشتم :-

میرزا احمد علی خان قندهاری از نویسندگان های قرن سیزده هجری قمری و متصف بتقوی و پرهیز کاریست ، علاوه بر دانستن امور نویسندگی و دفتر داری بهره از شاعری هم داشت که غزل آنی نمونه طبع او میباشد :-

هر کرا دل از کمال معرفت آراست در دست
وز جهالت آنکه عقبی داد و دنیا خواست خست

سر گران بر خیزد از خواب گران فردا کسی

کز اشاوات دو ابرویش بیک ایماست مست

از گران جانان نیاید شیوه جان با ختن

دل بجانان آنکه طبعش عالی وز بیاست بست

غیر خصال مهر کاند در عارض ماه تو نیست

در سراپای وجودت آنچه خوبیهاست هست

آنکه بینی پنجه اش رنگین نه از رنگ حناست

بلکه رنگین کرده از خون من شیدا است دست

بیکمان همچون سلیمان است فردا سر فراز

آنکه چون مور ضعیف امروز زیر پاست پست

گر نسازی چاره درد وی ای دانا مایب

احمد دل خسته را بر دامت فرداست دست

میرزا احمد علی خان از جمله رفقا و دوستان میرزا محمد محسن خان دبیر (۱)

بود چنانچه دبیر موصوف در یکی از مسافرت های خود از منزل جلدک (۲) در حالی

که به درد چشم مبتلا بوده با اسم مشارالیه مکتوبی به این مضمون نگاشته :-

آقای محسن!

امروز در جلدک فر داهم در همین جای توقف دارم - پس فردا مرحله بیسای

کابل می شوم - درد چشم الحمد لله در تناقص ؛ درد دل (۳) معاذ الله در تزیاید

بادیده اشکبار قلم گرفتم ویتی چند نوشتم :-

فراق دوست افکنند آتشی در خانه چشمم

ز دم ناچشم بر هم سوخت غم کا شانه چشمم

(۱) شمه شرح حال میرزا محمد محسن خان دبیر در شماره پنجم سال ششم مجله آئینه عرفان

مراقوم یافته

(۲) جلدک موضعی است مابین قلات و قندهار

(۳) در اینجا مراد از مفارقت و یا شکایت از روزگار خواهد بود - چنانچه در عرف یکی

بادیکری گوید یا که درد دل خود را بتو بگویم (باتو درد دل نایم)

بهر منزل فشاندم صد هزاران گوهر از مژگان

تو کوئی رفته از کف گوهر یکدانه چشم

نه اند تا قدم احمد علی بر دیده محسن

نه بیند روی آبادی دگر ویرانه چشم

میرزا محمد حسن خان قند هاری (پسر میرزا احمد علی خان موسوف) که از

نویسند های قابل و مشهور عهد ضیاء الملة والدين امير عبدالرحمن خان است

روزی با حقیر حکایت کرد که در جوانی خیلی بی پروا و هرزه گرد بودم، شبی

میرزا محمد محسن خان دبیر را بنحواب دیدم که بامن از روی عتاب میگوید: از آن

پدر نیکو سیر چون تو پسر عجب بنظر می آید! از هرزه گردی بگذر و بطرف کار

و نویسندگی رو آور آنکاه بیتی می نویسد و با قلم بمن داده می فرماید که از روی

این مشق بنها تا خطت زیباشود از خواب بیدار شده همان بیت را بخاطر داشتیم

شروع بمشق و نوشتن نمودم تا بدین درجه رسیدم:

پروبو سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

